

امیرتاک

# نسبت میان آرمان‌ها و اخلاق

گفت‌وگو با عماد افروغ دکترای جامعه‌شناسی و استاد پژوهشگاه علوم انسانی

پیوستگی میان مفاهیم آرمان و اخلاق، از جمله نکاتی است که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. در این گفت‌وگو تلاش شده است تا علاوه بر پرداختن به ارتباط میان آرمان و اخلاق، نگاه ویژه‌ای به مفهوم اخلاق جمعی بشود. اخلاق جمعی مفهومی است که کمتر مورد دقت و تحلیل قرار گرفته است و بعضاً با اخلاق فردی یکسان دیده می‌شود. این گفت‌وگوی مفصل با دکتر عماد افروغ، بر محور این دو مفهوم حاوی نکات بسیار مهمی است.

وقتی بحثی از یک حقیقت وجودی یا اخلاق به میان می‌آید، برجستگی آرمانی به آن‌ها می‌زنیم. در حالی که اخلاق همین جاست و وجود دارد. اخلاق امری نیست که برای آن قرارداد ببندیم و آن را وضع کنیم. اخلاق را باید کشف کرد. اخلاق ریشه‌ها و بن‌مایه‌های وجودی دارد. این بحث با بحثی که هیوم مطرح می‌کرد، در تقابل است. چنانچه هیوم معتقد بود ارزش یا اخلاق که مبتنی بر باید و نباید است، جدا از واقعیت است. هیوم ارزش‌ها را از واقعیت جدا می‌داند و بر این اعتقاد بود که نمی‌توان ارزش‌ها را از واقعیت بیرون کشید و استنباط کرد. برخلاف هیوم، نظریه‌پردازان جدید بر این باورند که علاوه بر اینکه می‌توان چنین اقدامی کرد و علاوه بر اینکه این دو بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند، اصولاً نیازی به بحث ارتباط یا عدم ارتباط این دو نیست؛ چون ارزش‌ها خود وجودی‌اند. لذا رابطه متصور بین واقعیت و ارزش سالیه به انتفاء موضوع می‌شود. بنابراین چون ارزش‌ها خود وجودی و به اصطلاح جزو حقایق وجودی‌اند، اصل بحث جدایی ارزش و واقعیت مورد نظر هیوم و ویرخت بر می‌بندد. چنین نظریاتی، برخاسته از یک دوگانه‌نگری گسترده است که در قلمرو مورد بحث ما باعث نادیده انگاشتن ریشه‌ها و پایه‌های وجودی

سؤالی که از شما دارم این است که آیا جامعه آرمانی ما همان جامعه اخلاقی است؟

بحثی که شما مطرح می‌کنید بحث ساده‌ای نیست؛ یعنی اگر تئوری‌های مختلف اخلاق به‌ویژه تئوری‌های جدید اخلاق را ببینید، متوجه خواهید شد که پرسش ساده‌ای طرح نکرده‌اید و پاسخ ساده‌ای هم دریافت نخواهید کرد. در تئوری‌های جدید اخلاقی صرفاً یک نگاه انتزاعی، غیر اجتماعی و غیر تاریخی نسبت به اخلاق وجود ندارد. ضمن اینکه این تئوری‌ها بن‌مایه‌ها و پایه‌های وجودی یا متافیزیکی برای اخلاق قائل هستند، اما نسبتی هم با شرایط اجتماعی و تاریخی برقرار می‌کنند. این مسئله تا حدی بحث را پیچیده می‌کند. دوم اینکه بسیاری از نظریه‌پردازان معاصر اخلاق بر این باورند که آن قدر ما به وجوه وجودی اخلاق بی‌اعتنا بوده‌ایم و آن قدر اخلاق را از زندگی خود دور کرده‌ایم که اگر بعضاً بحث اخلاق مطرح شود، بلافاصله ذهن ما به سوی یک امر آرمانی سوق داده می‌شود و امر آرمانی را هم امری انتزاعی تفسیر و تعبیر می‌کنیم، در حالی که کاملاً وجودی هستند. منتها ما از یک نگرش وجودی غافل شده‌ایم و اسیر پاره‌پاره‌های مختلفی از جمله مدرنیته و پست‌مدرنیته شده‌ایم که



هستیم که اخلاق دیکته عالم به انسان است. این طور نیست که فقط انسان ها اخلاقی باشند و اخلاق امری غیر وجودی باشد. چون اخلاق وجودی است انسان هم به عنوان یک وجود خاص از اخلاق بهره مند است. کل عالم وجود اخلاقی است. قرآن می گوید: «خلق الله السماوات و الارض بالحق» یا آن چنان که در حدیث نبوی آمده است: «بالعدل قامت السماوات و الارض». حق و عدل دو صفت وجودی و اخلاقی اند. انسان نیز به عنوان یک موجود خاص بهره مند از این دو صفت وجودی حق و عدل است و چون یک موجود خاص است در زندگی اجتماعی و فردی خود اخلاقیات دیگری را نیز حقیقی و اعتباری حقیقی بنا می نهد. منتها انسان بیش از موجودات دیگر با اخلاقیات سروکار دارد. موجودات دیگر هم بهره ای از اخلاق دارند، اما انسان ها واجد بخش مبسوط تر مراتب اخلاقی اند. فقط و فقط باید توجه داشته باشیم که وقتی از آرمان صحبت می کنیم، منظورمان جنبه انتزاعی و فرادسترس آن نیست؛ چرا که بسیار هم وجودی و زمینی است و البته بستگی به تفسیر ما از وجود و زمین دارد.

**ممکن است تعریف ما از انسان، تعریف از اخلاق را هم متفاوت کند. تعریف از اخلاق در رسیدن به آرمان ها تا چه میزان اثرگذار است و تا چه میزان مسیر رسیدن به آن را متفاوت می کند؟**

اگر ما اخلاق را در وضع منبسط خود وجودی تعریف کنیم، به عنوان نیاز واقعی انسان تفسیر می شود. ما در برابر القائاتی که به عنوان نیاز به مردم صورت می گیرد، اما در واقع نیازها و خواسته های غیرواقعی هستند، واکنش نشان می دهیم. زمانی که بحث از نیازهای واقعی انسان به میان می آید، حربه ای در اختیار شما قرار می گیرد که در برابر اغوانات و القائات هژمونیک (یا به یک معنا ایدئولوژیک) حکمرانان بایستید و بگویید این نیاز واقعی من

نشود. آزادی، عدالت و اخلاق و معنویت جزو نیازهای واقعی بشر هستند. آنچه که به آن آرمان می گوییم، مرتبط با وجود بشر است. منظور از وجود بشر، ذات بشر است و منظور از ذات بشر هم یک ذات منبسط است که شامل وجه فردی، طبیعی، گروهی و اجتماعی می شود. برخی از فیلسوفان انسان را موجودی چهار سطحی می دانند. سطح رابطه انسان با طبیعت، سطح رابطه انسان با خود و خدای خود، سطح رابطه انسان با دیگری و سطح رابطه انسان با روابط و ساختارهای اجتماعی. همه اینها می توانند وجهی وجودی داشته باشند، اینها نیاز بشر هستند؛ زیرا بشر فقط در ارتباط با خودش یا فقط با طبیعت و ... نیست.

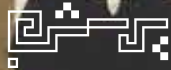
به همین دلیل ما هم در برابر کسانی که اصالت را به فرد صرف می دهند، می ایستیم و هم در برابر کسانی که اصالت را به جامعه صرف می دهند. ما خطاب به گروه دوم می گوییم که شما به وجه فردی افراد توجه ندارید و به گروه اول می گوییم شما به وجه اجتماعی فرد توجه ندارید و به هر دو می گوییم شما به طبیعت و فرهنگ توجه ندارید. این گونه است که یا بر آزادی به نام لیبرالیسم تأکید می شود یا بر حقوق اقتصادی اجتماعی به نام حقوق اجتماعی. در این میان جای حقوق اخلاقی و فرهنگی و مباحث استعلایی و رابطه انسان با خود و به تبع آن با خدای خود کجاست؟ بنابراین مواردی که شما بر شمردید، به شرطی که به صورت جامع دیده شود، ریشه وجودی دارند. در واقع شما با این آرمان ها، انسان را تعریف می کنید؛ انسان چهار سطحی اجتماعی. در اینجا ما می گوییم آن قدر تفسیر و تحلیل نادرست از انسان و هستی به دست داده ایم که این موارد را آرمان فرادسترس تفسیر می کنیم. برخی از اندیشمندان معتقدند که باید انسان شناسی را مبدأ تمایز مکاتب قرار داد. انسان شناسی ریشه در هستی شناسی دارد. از نگاه بنده هستی شناسی، هم انسان شناسی، هم خداشناسی، هم کیهان شناسی و هم جامعه شناسی، یعنی جامعه به ماهو جامعه را در بر می گیرد. بنابراین بنده با شما هم عقیده هستم. ما به ارزش هایی که شما بر شمردید آرمانی می گوییم؛ اما با این تفسیر که آرمان را امری خیالی و انتزاعی قلمداد نکنیم بلکه آن را وجودی تفسیر کنیم. تئوری هایی هستند که می گویند این آرمان ها قراردادی و بیانی یا اظهاری و ناشناختگرا هستند. یعنی فقط ارزش کلامی دارند و قابل شناخت نیستند، ولی ما این نگاه را رد می کنیم. معتقدیم که اخلاقیات، مطلق، کلی، شناختاری، عملی و عینی اند. در اینجا یک سؤال پیش می آید: آیا فقط انسان ها واجد اخلاق هستند؟ آیا اخلاق هدیه انسان به عالم است یا اینکه دیکته عالم به انسان است؟ اگر اخلاق را وجودی تفسیر کنیم، قائل به این

**آنچه که به آن آرمان می گوییم، مرتبط با وجود بشر است. منظور از وجود بشر، ذات بشر است و منظور از ذات بشر هم یک ذات منبسط است که شامل وجه فردی، طبیعی، گروهی و اجتماعی می شود**

اخلاق می شوند. لذا باید آرمان ها وجودی فرض شوند و نه انتزاعی و خیالی. یعنی در آسمان به جستجوی آرمان ها نباشیم، بلکه روی زمین آن ها را بیابیم، منتها کدام زمین؟ زمینی که سطحی، بالفعل و قابل تقلیل به جهان مشاهده ای است؟ یا زمینی که لایه مند و سرشار از غیب و غیاب است؟ هستی آن چیزی نیست که می بینید، بلکه لایه های تودرتویی دارد و معطوف به تغییر است. بنابراین اگر ما ریشه ها و پایه های وجودی برای اخلاق قائل باشیم، جامعه آرمانی همان جامعه اخلاقی است؛ البته با این تفسیر که آرمان ها خیالی نیستند. اگر بر اساس این تفسیر، جامعه آرمانی همان جامعه اخلاقی بود آیا جامعه بالفعل هم اخلاقی است؟ الزاما خیر. چون ممکن است جوامع بالفعل از اخلاق وجودی فاصله گرفته باشند. این شرایط تحت تأثیر دو چیز رخ می دهد: یکی فلسفه های غلط و تک بعدی و دیگری بی توجهی به روابط تاریخی و سیاسی. یعنی به کلیت توجه نشود (چنانچه کلیت عنصر کلیدی تفکر دیالکتیکی است) و فقط تمرکز بر اجزا باشد؛ در این صورت یا به یک جزء ذهنی گرایش پیدا می کنیم یا به یک سویه جغرافیایی تاریخی سیاسی. در حالی که باید این دو را با هم دید، زیرا ارتباط متقابل دارند. از آنجایی که ما این تفکر یک سویه نگر داریم که بعضا یا به استقلال اجزا می نگرند یا به وابستگی به غیر اجزا با سلب ماهیت از آن ها، از ربط در عین تفاوت و استقلال اجزا غافل و دچار تحلیل های اشتباهی می شویم. اگر این زاویه را بپذیریم (که بنده هم آن را می پذیرم) که اخلاق وجودی و حقیقی هستند، علی القاعده جامعه آرمانی همان جامعه اخلاقی است. اما با این توضیح که الزاما این ادعا به معنای این نیست که جوامع بالفعل هم اخلاقی هستند. این جوامع به میزانی که به آرمان ها و حقایق وجودی نزدیک شده باشند (در نظر در عمل) ما می توانیم بگوییم آرمانی و اخلاقی اند و به میزانی که از حقایق وجودی فاصله گرفته باشند، می توانیم بگوییم از آرمان ها و اخلاقیات وجودی فاصله گرفته اند.

برای اینکه بحث روشن تر شود، بهتر است از جامعه آرمانی توصیفی به دست دهیم. من فکر می کنم عدالت، آزادی، رعایت حقوق جامعه، دوری از فساد، احترام به محیط زیست، کاهش فقر و ایجاد فرصت های برابر در جهت رشد و تعالی انسان و ... از جمله ویژگی های یک جامعه آرمانی هستند که عقل و علم در آن شکوفا می شوند. آیا شما هم با چنین ویژگی هایی برای جامعه آرمانی موافق هستید؟ بله. وقتی ما می گوییم جامعه آرمانی یا جامعه اخلاقی، منظور ما آرمان های وجودی هستند. اغلب ارزش هایی که شما ذکر کردید، قراردادی و اعتباری نیستند، بلکه ارزش هایی وجودی اند؛ یعنی منطبق با نیازهای واقعی بشر هستند. شما نمی توانید نامی از بشر ببرید بدون اینکه برای او حیث وجودی و نیازهای واقعی قائل





و دیگران نیست. نیاز واقعی من آزادی، آزادی و حریت است. نیاز واقعی من برون رفت از هرگونه رابطه ارباب رعیتی از جمله رابطه ارباب رعیتی ایدئولوژیک است. نیاز واقعی من عدالت فردی و عدالت اجتماعی است؛ اما اگر به امور آرمانی به صورت قراردادی نگاه کنید، آنگاه اسیر قراردادهای حاکم می شوید، قراردادهایی که شما در آن ها نقشی نداشته اید. شما به نام قرارداد متصور خیالی باید به خواسته های بی شماری تن دهید که نیاز واقعی شما نیست. به طور مثال آیا اگر برده از وضع موجودش راضی باشد درست است؟ شما ممکن است بگویید قرارداد را مبنای اخلاق قرار می دهیم و شاخص قرارداد را هم رضایت در نظر گرفتیم. لذا وقتی برده از وضع موجودش راضی است، دیگر شما این وسط چه کاره اید؟ ولی برده، در وضع ربطی و بیگانگی اش برده است، چه راضی باشد، چه نباشد. بر اساس تعریفی که بنده به دست دادم رضایت برده در واقع باید در حریت و توجه به نیازهای واقعی او باشد، نه

در خواسته‌ای که با نیاز واقعی او مغایرت دارد. یعنی برده‌ای که از وضع موجودش راضی است، ولو اینکه خلاف نیاز واقعی او باشد، یک برده ناخودآگاه است. شما سؤال کردید که چه دلالتی دارد؟ دلالتش این است که همواره باید رصد کرد که آیا این نیاز واقعی ریشه در ذات او دارد یا صرفاً یک قرارداد یا اغوا و القاست؟ در این صورت شما به دنبال نیاز و خواست واقعی خواهید بود. خواست واقعی، و جودی‌تر، ذاتی‌تر و محکم‌تر است که در این صورت بهتر می‌توانید هم آگاهی ببخشید و هم روابط قدرت را نقد کنید.

### ❓ مرجعی که باید این نیازها را تشخیص بدهد، چیست؟

نخبگان، روشن‌فکران، عالمان، عموماً در این زمینه به طور ویژه تأکید بر روشن‌فکران است؛ زیرا می‌گویند روشن‌فکران به دنبال آن هستند که در برابر شبکه اغوایی و القایی قدرت بایستند. این ایستادگی هم باید بر حسب یک نوع ذات‌شناسی باشد. هر چند ممکن است به لحاظ تاریخی روشن‌فکری صورت دیگری به خود گرفته باشد، ولی منظور ما روشن‌فکر به ماهور روشن‌فکر است؛ نه آنچه که در جریان تاریخ اتفاق افتاده است. روشن‌فکر کسی است که وقتی می‌خواهد در مقابل شبکه‌های القایی و اغوایی قدرت بایستد و مدافع نیازهای واقعی مردم باشد، ابتدا باید نیازها را بشناسد. برای شناخت نیازها نیز در مرحله اول باید انسان را بشناسد و برای شناخت انسان باید ذات او را بشناسد. زمانی که ذات انسان را شناخت، حقوق او را می‌شناسد. روشن‌فکر با عطف به شناخت از حقوق انسان، وضع موجود را ارزیابی می‌کند که بداند آیا حقوق انسان تأمین شده است یا خیر؟ بنابراین منظور از روشن‌فکران کسانی هستند که حقوق شهروندی را می‌شناسند و آن را به آزادی فردی نیز تقلیل نمی‌دهند. روشن‌فکر اهرم زور و فشاری در اختیار ندارد، کار او فقط آگاهی‌بخشی است. به حسب اینکه انسان‌ها حقی هم در آزادی خود دارند، مختارند که به روشنگری‌های روشن‌فکران توجه کنند یا نکنند و با زور نمی‌شود آن‌ها را به عمل واداشت؛ چون یکی از حقوق انسان‌ها آزادی است. انسان آزادانه آگاه می‌شود. اگر ما بخواهیم به زور بگوییم این خواسته درست است، این نیاز واقعی شماست و با این اقدامات افراد را از شبکه‌های اغوایی نجات دهیم، آزادی آنان را سلب کرده‌ایم. رادیکال‌ترین تعریف قدرت این است که «الف» بر خلاف منافع واقعی «ب» اعمال قدرت کند. پس از آن سؤالی مطرح می‌شود: اگر «الف» در جهت منافع واقعی «ب» اعمال

قدرت کند، چه شرایطی پیش می‌آید؟ در پاسخ گفته می‌شود چنین صورتی از اعمال قدرت اشکال دارد؛ زیرا موجب سلب آزادی می‌شود و اعمال زور ناموجه است. البته این فقط آگاهی نیست که می‌تواند به عمل بینجامد، بلکه در انتخاب اشخاص پای مصلحت‌سنجی‌ها و ترس‌ها و منفعت‌طلبی‌ها نیز به میان می‌آید. به طور کلی ممکن است برخی بگویند ما فقط بر مبنای رضایت می‌ایستیم؛ اما این مبنای رضایت به شرطی قابل قبول است که منطبق بر خواسته واقعی باشد. اگر مبنای رضایت منطبق بر نیازهای واقعی بود، ما به عنوان تحلیلگر می‌گوییم که جامعه رضایتمند است؛ اما اگر چنین نبود، می‌توان موضع گرفت و گفت که جامعه دچار خودآگاهی کاذب شده و ذیل ایدئولوژی‌هایی که از بالا اعمال می‌شود اسیر رابطه ارباب‌رعیتی شده است. کار روشن‌فکر فقط روشنگری است، بیش از این هم نباید کاری کند. البته روشن‌فکری که ابزار هژمونی قدرت می‌شود و حقوق شهروندی را درک نمی‌کند، مراد بنده نیست.

### ❓ آرمان‌هایی که بیان شد، در کشورهای مختلف قابل سنجش هستند. از منظر شما آن کشورها با چه اقداماتی به چنین جایگاهی رسیده‌اند؟

بحث‌هایی که با شما داشتیم، گفته‌های فیلسوفان غرب است که در واقع آن‌ها به برون‌رفت از رابطه ارباب‌رعیتی تعمیم یافته می‌اندیشند. آن‌ها همچنین به آزادی به معنای رهایی انسان و جامعه سعادت‌مند می‌اندیشند. این نگرش به این معناست که آن‌ها خود با مسائلی روبه‌رو هستند که به چنین اموری می‌اندیشند. مفهوم هژمونی را ما وضع نکرده‌ایم بلکه نظریه‌پردازان غربی برای آسیب‌شناسی و نقد غرب وضع کرده‌اند. مفهوم هژمونی یا تعریف رادیکال از قدرت و جهت‌گیری سازمانی را برای نمونه گرامشی و استیون لوکس در کتاب «قدرت؛ نگرشی رادیکال» در نقد جوامع غرب طرح کرده‌اند. نقدی که بر دموکراسی وارد می‌کنند این است که عملاً ساز دموکراسی منتخب درمی‌آورد که بوی حکومت الیگارشیک می‌دهد. کسانی که در چنین شرایطی انتخاب می‌شوند، هیچ ضمانتی نیست که بر اساس نیازهای واقعی موکلان خود تصمیم بگیرند و برای هر تصمیمی نیز نمی‌توان به آرای عمومی رجوع کرد؛ لذا عملاً منتخبان بر اساس تشخیص خود که فرض لحاظ کردن منافع و مصالح خود در تصمیم‌گیری‌ها محتمل است، تصمیم می‌گیرند. بنده در فنلاند با حضور خانم دکتر امین‌زاده با سیاست‌مداری، به تصور رئیس کمیته حقوق بشر پارلمان فنلاند، در یکی از سفرهای پارلمانی صحبت می‌کردم. اینکه چرا

حقوق باید فردی باشد و اینکه حق جمهوریت اقتضای آن را دارد که کشورهای مختلف در تدوین حق بشر و حقوق شهروندی مشارکت داشته باشند. کجا این امر مورد توجه واقع شده است. شرقی‌ها در تصویب و تدوین حقوق شهروندی لیبرالی شما چه نقشی داشته‌اند؟ با توجه به تأثیر شرایط تاریخی جغرافیایی بر حقوق انسانی شما شرایط تاریخی جغرافیایی به نام شرق را به دلیل برخورداری از قدرت برتر نادیده گرفته‌اید. ایشان منصفانه پاسخ داد که آن‌ها هیچ نقشی نداشته‌اند و ما این راه هم قبول داریم که حقوق بشر موجود با زتاب‌دهنده مسائل و چالش‌های ما در بستر یک رویکرد و تفکر لیبرالیستی است و قبول داریم که باید تجدیدنظری صورت گیرد.

مفهوم هژمونی که نظریه‌پردازان انتقادی غرب آن را وضع کرده‌اند، در واقعیت دیده‌ایم. وقتی دوتوکویل به آمریکا می‌رود، بسیار ذوق‌زده می‌شود که در آمریکا عجب دموکراسی‌ای وجود دارد. اما در قضایای انتخابات اخیر در آمریکا دیدیم که چه اتفاقی افتاد؟ نظریه‌پردازان انتقادی در آمریکا لایه زیرین و واقعی غرب را به درستی دیده و تحلیل کرده بودند، هر چند هژمونی غالب غرب و کشورهای مرتبط مانع عیان شدن آن می‌شد. سرانجام آن لایه زیرین به سطح آمد و معلوم شد که حق با آن‌هاست. با این حال این بحث‌ها به این معنا نیست که ما حال و روز بهتری داریم. می‌خواهم بگویم باید توجه داشته باشیم که اسپراریزایی‌های خیالی نشویم و بنا بر آنچه شما گفتید، در سنجش و نسبت‌سنجی‌ها معلوم شود که وضع ما و آن‌ها به چه صورت است؟ اینکه بشر حقوقی را تصویب و تدوین کرده و متوجه شده است که بشر هم حق دارد، یک گام به جلوس است؛ اما مسئله ما عمل کردن به این حقوق است. ما قانون اساسی بسیار خوبی داریم، اما مسئله ما عمل به آن است. فصل سوم قانون اساسی که مربوط به حقوق ملت می‌شود، بسیار مترقی است؛ اما تا چه اندازه اجرا می‌شود؟ این به معنای شکاف عمل و نظری است که مصیبت‌زاست. این شکاف یک مسئله مستقلاً است که می‌شود در باب آن حرف‌های بسیاری گفت. این دوگانه‌نگری یک معضل بشری است. ما اخیراً یک پروژه مفصلی را تحت عنوان رابطه نظر و عمل از حکمای باستان تا تالیسم انتقادی را به انجام رساندیم. یکی از دردهای کشور ما که سال‌هاست بر آن تأکید دارم، درد بی‌عملی است. یعنی حرف‌های خوبی زده می‌شود و سند‌های خوبی تنظیم می‌شود ولی دلالت عملی ندارد. البته به یک معنا ممکن است سندها خوب تنظیم نشده باشند که دلالت عملی ندارند. متأسفانه ما به دلیل سیاست‌زدگی، امنیت‌زدگی و اقتصاد‌زدگی، مباحث نرم فرهنگ و اخلاق را به محاق برده‌ایم. این به محاق رفتن اخلاق



فقط به این معنا نیست که جامعه یا حکمرانان اسیر سیاست‌زدگی، امنیت‌زدگی و اقتصاد‌زدگی شده‌اند، بلکه همراه با آن یک بی‌اخلاقی گره خورده است. همراه با آن اخلاقی منفی، دروغ، بی‌توجهی به فرهنگ و حقوق جامع شهروندی می‌آید و به حسب ارتباط دیالکتیک و متقابلی که بین مردم و والیان وجود دارد، بی‌اخلاقی‌های حکمرانان به سوی مردم نشأت پیدا می‌کند، مخصوصاً در جامعه ما که مردم از آن‌ها خط می‌گیرند؛ حکمرانان دروغ بگویند مردم هم راست می‌گویند. عامه مردم تحت تأثیر حکمرانان قرار می‌گیرند. امام‌علی (ع) هم می‌فرماید وقتی سلطان عوض می‌شود زمانه هم عوض می‌شود. امام‌علی (ع) این را توصیه نمی‌کنند بلکه می‌گویند این یک واقعیت است. این مسئله درآورد است. نخبه تحت تأثیر بداخلاقی‌ها قرار نمی‌گیرد، نخبه علی‌القاعده تحت هر شرایطی عطف به زبان اخلاق و باید و نبایدهای عمل می‌کند. امام‌مردم‌نیرنگ می‌بینند، نیرنگ می‌زنند، تزویر می‌بینند، تزویر می‌کنند. پیمایش سال ۱۳۹۵ نشان می‌دهد مردم معتقدند جامعه ما اخلاقی نیست. ریشه این بداخلاقی‌ها به حکمرانان بداخلاق برمی‌گردد. منظور ما در اینجا اخلاق مثبت است؛ چون اخلاق دو وجه مثبت و منفی دارد. در جامعه ما به اخلاق مثبت توجه نمی‌شود و دروغ و نیرنگ شایع است. دروغ دلالت اجتماعی، اقتصادی و... دارد. به طور مثال حکمرانان قیمت بنزین را افزایش دادند و گفتند ما آثار اقتصادی آن را کنترل می‌کنیم، بعد از آن هم گفتند ما اطلاع نداشتیم. این مسئله فقط اثر اقتصادی به جا نمی‌گذارد، بلکه اثر روحی، ذهنی و اخلاقی هم می‌گذارد که حداقل آن بی‌اعتمادی است. این بی‌اعتمادی سمی مهلک برای جامعه است. برخی از فیلسوفان می‌گویند جامعه بدون اعتماد و هم‌بستگی جامعه پیشرفته‌ای نیست. ما باید به سمتی برویم که اعتماد متقابل و هم‌بستگی وجود داشته باشد. شما اعتماد را از بین می‌برید و بعد می‌گویید جامعه بی‌اعتماد شده است. چرا بی‌اعتماد شده است؟ این بی‌اعتمادی طبیعی است؛ زیرا شما ریشه و بن‌مایه و شرایط بی‌اعتمادی را فراهم کرده‌اید و نتیجه آن هم بی‌اعتمادی شد. ما قانون اساسی خوبی داریم، ولی بحث این است که این قانون تا چه اندازه اجرا می‌شود و حکمرانان ما با مردم تا چه اندازه صادقانه برخورد می‌کنند و از اعتبار قدرت برخوردارند؟ یعنی هم قول صادق و هم تصمیماتی منطبق با نیازهای واقعی مردم دارند. اگر به قانون اساسی توجه نشود، تبدیل به ابزار هژمونیک می‌شود.

## آیا شما شکل‌گیری فرایند اخلاقی شدن جامعه را از بالا به پایین می‌دانید؟

خیر. من چنین تمایزی قائل نیستم. اگر جامعه می‌خواهد اخلاقی باشد، مردم و حکمرانان باید اخلاقی شوند؛ اما اگر واقعاً بخواهیم جامعه اخلاقی بشود، باید توجه را به سمت شرایط و عوامل اجتماعی یا علت‌محور معطوف کنیم و کاری نکنیم که انسان‌ها از زبان دلیل و باید و نبایدهایشان فاصله بگیرند. من می‌گویم چه کسانی هستند که روی شرایط اجتماعی و فرهنگی علی‌مردم تأثیر می‌گذارند و آن شرایط اجتماعی و فرهنگی علی‌روی زبان دلیل مردم نیز اثر می‌گذارد. ما دو زبان داریم: یکی زبان دلیل یا باید و نبایدها و دیگری زبان علیت یا تأثیر و تأثرات. انسان‌های خاص تحت هر شرایطی یا همان زبان باید و نبایدهای خاص خود عمل می‌کنند. اما انسان‌های معمولی تحت تأثیر روابط متقابل علی‌هم هستند. به طور مثال می‌گویند تحت هر شرایطی نباید دزدی کرد، این درست است، اما زبان تأثیرگذار و واقعی روی اعمال مردم چه تأثیری می‌گذارد و در عمل چه اتفاقی رقم می‌خورد؟ اگر سیاست‌های اقتصادی مردم را به فقر بکشاند، آیا باز هم توقع دارید عامه مردم صرفاً تحت تأثیر زبان باید و نباید خود حتی به قیمت مردن از گرسنگی باشند؟ جواب زن و بچه‌هایی که تحت سرپرستی او هستند را چگونه بدهند؟ آیا حکم کرامت انسانی و سرقت در شرایط عادی و غیرعادی و برای اقشار نابرخوردار و در حال دست و پنجه نرم کردن با گرسنگی یکی است؟ ما اصلاً به شرایط علی‌توجه نمی‌کنیم، بلکه فقط باید و نباید می‌گوییم. ما باید به زبان علیت و تأثیر و تأثرات هم توجه کنیم.

**مردم ذیل اخلاقی بودن یا اخلاقی نبودن حکمرانان عمل می‌کنند. این یک واقعیت است هرچند مطلوب نیست. چون واقعیت است باید به آن توجه داشت که اگر حکمرانان اخلاقی باشند، جامعه نیز اخلاقی می‌شود. حکمرانان ممکن است در لفظ توصیه به دروغ نکنند، اما سیاست‌هایشان عین دروغ باشد، یعنی عمل مهم است. حکمرانان به طور دائم از فضائل، ارزش‌ها، آزادی، اخلاق، معنویت و عدالت می‌گویند اما سیاست‌ها خلاف این را می‌گوید. منظور ما رابطه نظر و عمل در عمل است.**

## اگر فردی در چنان شرایطی دزدی کرد، آیا کاری غیر اخلاقی مرتکب شده است؟

از زاویه زبان دلیل بله، اما از زاویه زبان علت، خیر. اشکال ما این است که دیالکتیکی بین زبان دلیل و علت برقرار نمی‌کنیم و صرفاً می‌خواهیم با زبان دلیل رفتارهای مردم را ارزیابی کنیم. در تئوری، افراد تحت هر شرایطی نباید دست به سرقت بزنند، اما در عمل وقتی فرد از گرسنگی در حال مرگ است به دلیل همان ارزش‌هایی که شما اشاره کردید مانند عدالت و به دلیل تبعیض‌های ناروا، بی‌عدالتی و توزیع غلط مواهب اجتماعی اقتصادی با فقر دست و پنجه نرم می‌کند، واقعیت امر چه اقتصادی دارد و چه حکمی صادر می‌کند؟ این بحث بسیار بسیار مهم است. اگر شما توقع دارید مردم

تحت تأثیر زبان دلیل شما قرار گیرند، شما باید به زبان علیت توجه داشته باشید والا شما یک طرفه توقع دارید که اثر بگذارید و اثر نپذیرید. در این صورت فرد هم به نسخه‌های باید و نباید شما بی‌توجه می‌شود. بنابراین نباید انتزاعی فکر کنیم. همان‌طور که به شما گفتم اخلاق با شرایط اجتماعی مرتبط است و در اینجا خود را نشان می‌دهد که این شرایط واقعی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ما که دولت‌مردان به دلیل اقتصاد نفتی و تمرکزگرایی نقش بسیار کلیدی در آن دارند، خواه‌ناخواه بر روی باید و نبایدها اثر می‌گذارد. ما نمی‌توانیم اخلاق را فقط در بحث وجودی آن ولو غیرانتزاعی تحلیل کنیم و از مردم هم توقع داشته باشیم اخلاقی باشند. بله هر دو باید اخلاقی باشند، اما باید به زمینه‌ها و شرایط مؤثر بر اخلاق هم توجه داشته باشیم. واقعیت این است که مردم ذیل اخلاقی بودن یا اخلاقی نبودن حکمرانان عمل می‌کنند. این یک واقعیت است هرچند مطلوب نیست. چون واقعیت است باید به آن توجه داشت که اگر حکمرانان اخلاقی باشند، جامعه نیز اخلاقی می‌شود. حکمرانان ممکن است در لفظ توصیه به دروغ نکنند، اما سیاست‌هایشان عین دروغ باشد، یعنی عمل مهم است. حکمرانان به طور دائم از فضائل، ارزش‌ها، آزادی، اخلاق، معنویت و عدالت می‌گویند اما سیاست‌ها خلاف این را می‌گوید. منظور ما رابطه نظر و عمل در عمل است.

## آیا شما اخلاق را کاملاً نسبی و متناسب با شرایط انسان می‌بینید؟

خیر؛ اما صحبت شما در گروی همین امر بود. من به هیچ وجه اخلاق را نسبی نمی‌دانم. یک زمان بحث نظر است و یک زمان هم بحث عمل. یک زمان در مقام باید و نباید است و یک زمان در مقام تحقق. یکی از آن پنج ویژگی که برای اخلاق برشمردم، «مطلق» بودن آن است. من می‌گویم اخلاق در زبان باید و نباید، مطلق است؛ چون ریشه در وجود دارد. وجود یک امر اعتباری نیست، بلکه حقیقی و البته منبسط است. انسان دارای وجوه طبیعی، نباتی، حیوانی و انسانی است و وجه انسانی او در اجتماع است که با خود، دیگری، روابط و ساختارها رابطه دارد. همه این‌ها زبان وجودی هستند، اما اکنون بحث زبان علت و بحث عوامل اجتماعی را مطرح می‌کنیم. حال می‌گوییم بر اساس تعریفی که از انسان ارائه کردیم و نیز ویژگی‌هایی که برای اخلاق برشمردیم، آیا انسان تحت هر شرایط تاریخی، سیاسی و اجتماعی همچنان اخلاقی باقی می‌ماند؟ خیر. در مقام فلسفه

می‌بینیم. دستگاه‌های حکومت به سرعت سند منتشر می‌کنند بدون اینکه این سندها نه در دلالتشان و نه در تکوینشان توجهی به زندگی عملی مردم داشته باشد.

### چه اقدامی باید انجام داد تا جامعه امروز ما اخلاقی‌تر شود؟

گام اول این است که با زبان اخلاق و دلیل با مردم صحبت کنیم و بگوییم اگر همه هم دزد شدند، دلیلی برای دزد شدن شما نیست. انسان دلیل محور سعی می‌کند علت را به استخدام خود بگیرد. اینکه می‌گویند دلیل، علت است، برای انسان‌هایی است که به نوعی خودباوری، خلاقیت و عمل دگرگون ساز رسیده‌اند که تحت هر شرایطی زیر بار عمل غیراخلاقی نمی‌روند. در ضمن توجه داشته باشیم که اخلاق را صرفاً به صورت فردی نبینیم، بلکه به وجود چهار سطحی انسان توجه کنیم.

گام دوم آن است که حکمرانان ما در سیاست‌ها و رفتارهایی که بر روی مردم اثربخش است تجدیدنظر کنند. آن‌ها باید ظرفیت‌های قانون اساسی در مورد آزادی و عدالت اجتماعی را مورد توجه قرار دهند. آن‌ها باید به سمت معنوی کردن و اخلاقی کردن جامعه گام بردارند. آن‌ها باید هم زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی را فراهم کنند و هم خودشان از انجام افعال غیراخلاقی مبرا باشند، یعنی دروغ نگویند، با مردم صادقانه برخورد کنند، اعتماد مردم را به دست آورند و مطابق با نیازهای واقعی مردم عمل کنند. من به دلیل و علت حکمرانان به دلیل جایگاهی که در کشور دارند توجه کردم. یعنی در زبان دلیل باید همواره اخلاقی باشند و عطف به زبان علت، سیاست‌ها و رفتارهایی که بر روی زندگی مردم اثر می‌گذارد باید به گونه‌ای باشد که آن‌ها را به اخلاقی شدن سوق دهد. برخی می‌گویند عدالت بر اخلاق مقدم است و برخی می‌گویند اخلاق بر عدالت مقدم است. در جایی که پای سیاست‌گذاری و تأثیر و تأثرات به میان می‌آید، عدالت مقدمه اخلاق است. جامعه را عادلانه کنید تا بستر برای اخلاقی شدن فراهم شود. اما اگر بگوییم اول باید جامعه را اخلاقی و سپس عدالت اجتماعی را مستقر کنیم، بدین معنی است که به شرایط اجتماعی و فرهنگی علی و تأثیر و تأثرات توجه نداشته‌ایم. توصیه‌هایی می‌کنید که فردی است در حالی که می‌خواهید میوه اجتماعی بچینید. میوه اجتماعی بستر اجتماعی می‌خواهد.

### آیا منظور شما از اخلاق اجتماعی توجه به منافع جمعی است؟

منظور من هم ارزش‌های جمعی و هم ارزش‌های وجودی است. اخلاق اجتماعی یعنی نوع مواجهه با دیگری که سر از نوع دوستی درآورد. با اینکه حکمرانان سیاست‌های اقتصادی ناموجه را دنبال می‌کنند، از انسان‌ها توقع نوع دوستی دارند؛ اما در چنین وضعیتی همه به دنبال منافع شخصی خود هستند. آیا بی‌توجهی به نوع دوستی یک فعل غیراخلاقی است، با توجه به اینکه می‌گوییم بالاترین فعل اخلاقی اتفاق است؟ وقتی شرایطی را فراهم می‌کنید که همه به صورت خودخواهانه به دنبال منافع شخصی خود باشند و دیگر اتفاقی دیده نشود، آیا این یک فعل اخلاقی است؟ شما توجه نکردید که اخلاق یک بُعد ربطی دارد. این‌ها همان مردمی هستند که در انقلاب و دوران دفاع مقدس آن گونه نقش آفرینی کردند؛ اما به دلیل سیاست‌ها و رفتارهای اقتصادی غلط همگی طمع می‌شوند. چنین جامعه‌ای زندگی سختی دارد. قناعت رخت برمی‌پندد و همه به دنبال این هستند که ثروت خود را اضافه کنند. در یک زمان بازار بورس مطرح می‌شود و برای تبلیغ، دوربین‌ها را به روستایی می‌برند که همه افراد ساکن در آنجا در بورس سرمایه‌گذاری کرده‌اند. این یعنی زندگی‌ای که می‌تواند راحت‌تر و شیرین‌تر باشد، مدام به دنبال این است که از اخبار بورس و دلار مطلع شود. چرا این گونه می‌شود؟ ممکن است بگویید این انسان غیراخلاقی شده است. من می‌گویم بله، اما چه عواملی باعث شده است که انسان به این ورطه کشیده شود؟ عوامل بیرونی. عوامل بیرونی و برون شخصی می‌تواند متنوع باشد که بخشی از آن به حکمرانان مربوط است. حکمرانان ما این انسان‌ها را به صورت افرادی طمع و اقتصادزده پرورش می‌دهند. اگر انسان‌های نخبه و خاص اخلاقی نوعی را در نظر بگیرید، تحت هر شرایطی زیر بار این مسائل نمی‌روند. این انسانی است که دلیل محور است، اما واقعیت اجتماعی چه می‌گوید؟ می‌خواهم ذهن شما را به این سمت ببرم که در تفسیرتان از اخلاق تا حدی نیز به واقعیات جامعه‌شناختی جوامع توجه کنید. یعنی به زبان علت و تأثیر و تأثر هم توجه کنید و صرفاً توجه به بحث‌های هنجاری وجودی متمرکز نباشد. مباحث هنجاری وجودی تحت تأثیر شرایط بیرونی است. بنابراین اگر می‌خواهید جامعه اخلاقی باشد، هم باید در نشر اخلاقیات به ما هو اخلاقیات بکوشید و هم به زمینه‌های مستعد اخلاقی شدن جامعه توجه کنید. وقتی چنین توجهی نداشته باشید صرفاً انتزاعی برخورد می‌کنید و نتیجه همین می‌شود که امروز

اخلاق، بنده شخصاً در برابر فیلسوفان اخلاق نسبی‌گرا و ناشناخت‌گرا موضع دارم. اخلاقی که من به آن اشاره کردم چندان آسمانی نبود؛ اما وجه زمینی آن هم چندان بالفعل نبود. زمین بالفعل یعنی جامعه واقعی که تحت تأثیر سیاست‌ها و رفتارهاست. اگر به آن ارزش‌ها و آرمان‌های وجودی در عمل توجه نشود و خلاف آن عمل شود، آیا شما توقع دارید بر روی مردم تأثیر نگذارد؟

### برای مثال شما آیا کسی که تحت این شرایط زردی کرده است، در عمل کاری غیراخلاقی انجام داده است؟

اگر فقط با زبان دلیل درباره آن بحث کنیم جواب آن مثبت است و می‌گوییم کاری غیراخلاقی انجام داده است. اما همان ابتدای بحث گفتم فیلسوفان و نظریه‌پردازان جدید اخلاق فقط به زبان دلیل توجه ندارند و در برابر نسبی‌گرایان و غیره می‌ایستند و می‌گویند اخلاق وجودی است؛ ولی ریشه در تاریخ و جغرافیا هم دارد. اجازه دهید به عنوان یک جامعه‌شناس به ضرس قاطع عرض کنم بسیاری از آسیب‌های اجتماعی که رخ داده، به خاطر بی‌توجهی عملی به همین ارزش‌های وجودی و مطلق بوده است. وقتی می‌گوییم تأثیر و تأثر، نباید ذهن شما به سوی تأثیر و تأثری متعالی برود. این تأثیر و تأثر می‌تواند ناشی از زور، تهدید، اغوا، اقناع و نفوذ باشد. انسان‌ها روی هم اثر می‌گذارند. وقتی حکمران دارای قدرت است، سیاست و اقتصاد نفتی در اختیار اوست و کشور هم به صورت متمرکز اداره می‌شود و خواه‌ناخواه اثر می‌گذارد. حال در این شرایط یا رفتار غیراخلاقی مستقیم مرتکب می‌شود یا رفتار غیراخلاقی غیرمستقیم. به طور مثال آیا وقتی مردم چنین تومری را شاهد هستند و به دنبال خرید ارز و طلا و احتکار و بورس‌بازی به شکل مفرطش می‌روند، این کار اخلاقی است یا غیر اخلاقی؟ علی‌القاعده این کار غیراخلاقی است؛ زیرا نشان از طمع‌ورزی است، ولی ریشه این طمع‌ورزی کجاست؟ البته با نگرش فردگرایانه صرف به انسان هیچ‌وقت نمی‌توانید بگویید انسانی که قانع نیست، انسانی غیراخلاقی است. اما شما نباید اخلاقیات را فقط در وجه فردی ببینید چون انسان دارای چهار سطح است. اتفاقاً یکی از معضلات ما بی‌توجهی به اخلاقیات اجتماعی است. ما اخلاق اجتماعی را نمی‌بینیم. این اتفاقاتی که امروز در جامعه شاهد هستیم که همه در تلاش حرص‌گونه افزایش‌داری خود هستند، اصلاً خوب و اخلاقی نیست.